

مورخ ۷ یا ۹ اکتبر ۱۹۱۲ در انجمن  
رجال جوان مسیحی ژاپنی در کلیسای  
ژاپنی ها در سانفرانسیسکو یا اوکلند:  
درباره اینکه دین باید سبب الفت و  
محبت گردد نه تعصب و عداوت

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۷ یا ۹ اکتبر ۱۹۱۲ در انجمن رجال جوان

مسیحی ژاپنی در کلیسای

ژاپنی ها در سانفرانسیسکو یا اوکلند:

درباره اینکه دین باید سبب الفت و محبت گردد نه

تعصب و عداوت<sup>۱</sup>

(خطابات جلد دوم، ص. ۲۸۸-۲۹۷)

هو الله

امشب در نهایت سرورم که خودم را در بین این جمع محترم می بینم، علی الخصوص که اینها فی الحقیقه از ابناء وطن خودمان هستند، زیرا مدتی بود که نهایت اشتیاق را داشتم که اهالی ژاپون را ببینم. زیرا ملاحظه کردم که ژاپون در اندک زمانی ترقی فوق العاده کرده است، ترقیاتی که جمیع عالم را حیران کردند و از این ترقیات در مادیات، البته استعداد ترقیات در روحانیات دارند. از این جهت بود که نهایت اشتیاق را بملاقات آنها داشتم. الحمد لله که موفق به این شدم که جمعی محترم از ملت ژاپون را در این جمع امشب می بینم. از قرار مسموع ملت ژاپون ملت متعصبی نیست، تحری حقیقت می کنند. حقیقت را در هر جا بیابند، عاشق آند، به بعضی تقالید تمسک تام ندارند. لهذا بسیار آرزو داشتم که صحبتی در میان آنها نمایم تا این که انشاء الله ملل شرق و غرب با یکدیگر التیام یابند تا این که این تعصبات دینی، وطنی، مذهبی، سیاسی، جنسی در میان بشر نماند.

<sup>۱</sup> خطابه در کلیسای ژاپنی ها - سانفرانسیسکو ۱۹ اکتبر ۱۹۱۲ (شب) ۲۸ شوال ۱۳۳۰

هر نوع تعصب هادم بنیان انسانی است. چون نظر به تاریخ می کنیم ملاحظه می نمائیم که از بدایت عالم تا یومنا هذا هزاران حرب و قتال حاصل شده و هر خونریزی که واقع گردیده منبعث از تعصب بوده جمیع محاربات یا منبعث از تعصب دینی یا منبعث از تعصب مذهبی یا منبعث از تعصب سیاسی یا منبعث از تعصب جنسی بوده حتی فی یومنا هذا در بالکان قیامت است و این قتال منبعث از تعصب دینی است. یک وقتی من در رومیلی بودم. بین ادیان حرب بود، ابدأ عدل و انصاف در میان نبود، اموال یک دیگر را غارت می کردند، خائمان یکدیگر را خراب می کردند، رجال و نساء و اطفال را می کشتند و همچنین گمان می کردند که این سبب قریبت به خدا است.

پس واضح شد که تعصب هادم بنیان الهی است و حال آنکه دین باید سبب الفت باشد، دین باید سبب محبت باشد، دین باید سبب عدالت باشد. این است حکمت ظهور ادیان الهی، زیرا روابط دیگر چندان حکمی ندارد، رابطه دینی بسیار محکم است. زیرا رابطه بین بشر یا رابطه وطنی است و این واضح است که این رابطه کامل نیست، زیرا چه بسیار واقع که اهل یک وطن، در میانشان حرب می شود؛ یا رابطه الفت رابطه جنسی است و چه بسیار واقع که در میان جنس واحد جنگ عظیم اتفاق افتاده و این هم واضح شد که کافی نیست؛ یا رابطه بین بشر رابطه سیاسی بوده، چه جنگهای عظیم که در میان ممالک مختلفه واقع شده و می شود، زیرا امروز سیاست دول اقتضای اتحاد می کند و فردا اقتضای حرب می نماید. پس معلوم و ظاهر شد که این روابط کفایت نمی کند و رابطه حقیقی صحیح رابطه دین است، زیرا دین دلالت بر وحدت عالم انسانی می کند، دین خدمت به عالم اخلاق می نماید، دین قلوب را پاک می کند، دین انسان را متخلق به اخلاق حمیده می نماید، دین سبب محبت بین قلوب است، چه که دین اساس الهی است. اساس الهی سبب حیات است تعالیم الهی سبب نورانیت من علی الارض است. و اساس ادیان الهی یکی است و جمیع حقیقت است و حقیقت تجزّی و تعدّد قبول نموده. و لکن در بین بشر اختلاف حاصل شده و بعضی را گمان چنین که دین سبب حرب و قتل و خونریزی است. استغفرالله جمیع مظاهر الهی، جمیع نفوس مقدّسه جان خود را فدای وحدت عالم انسانی نمودند، جمیع خدمت به عالم اخلاق کردند. نفوس را به کلّی به صلح و سلام خواندند و سبب نشر محبت و الفت شدند. فضائل عالم انسانی را ترویج دادند و کلّ را در استفاضه کمالات صوری و معنوی تشجیع و ترغیب نمودند. ولی افسوس که در میان تقلیدی ایجاد شد و این تقلید دخلی به اساس ادیان ندارد از این تقلید اختلاف حاصل شده و اختلاف مورث تعصب شده و تعصب سبب خونریزی و جدال گشته. پس ما ها باید کلّ این تقلید را ترک کنیم، تقلیدی که پوسیده و کهنه است و مانند عظم رمیم است. و اگر تحرّی حقیقت کنیم، جمیع اتفاق نمائیم، ابدأ نزاع نمائد، قتال نمائد، جمیع با یکدیگر

الفت جوئیم. اگر این ابرهای سیاه تقلید و تعصب متلاشی گردد، شمس حقیقت در نهایت شعاع و حرارت جلوه نماید.

ما می گوئیم که پیغمبران الهی سبب محبت بوده اند، بعضی ها می گویند که سبب دشمنی بوده اند. پس باید خودمان بالاستقلال تحرّی حقیقت کنیم، بینیم کدام یک صحیح می گویند. از جمله مظاهر مقدّسه الهیه حضرت موسی بود، از جمله حضرت بودا بود و غیره. اولاً بعث انبیا بجهت تربیت بشر است، زیرا آنان اول مربّی و اول معلّم هستند، هیئت اجتماعی را تربیت می نمایند و در این هیچکس را شبهه نیست که آنان مربّی و معلّم حقیقی عالم انسانی هستند. اگر شخصی تربیت عمومی نمود و نفوس را از قید شهوات جسمانی نجات داد و به ملکوت الهی دعوت نمود و همیشه در جانفشانی حاضر بود یقین است که پیغمبر است. ملاحظه می کنیم که حضرت موسی بین بنی اسرائیل مبعوث شد، ملت بنی اسرائیل در نهایت جهالت و ذلت و اسارت و پریشانی بودند، عزیز نمود. اسیر بودند، آزادی عطا کرد. پریشان بودند، جمعشان نمود. پیغمبران از میان آنها مبعوث شد. در مدارج تمدّن مادی و معنوی ارتقاء جستند. سلاطین عظیم در میانشان ظاهر شد، تا بدرجه ئی رسیدند که سلطنت سلیمانی تأسیس نمودند. پس ثابت شد که اول معلّم و مربّی آن ملت بود. و اگر تعصب را کنار گذاریم و تحرّی حقیقت کنیم می بینیم که حضرت مسیح اعظم از موسی کرد. هیئت اجتماعی را تربیت کرد و ملل و نحل مختلفه را در ظلّ کلمه الله در آورد. پس هیچ شبهه نماند که اینها پیغمبر بودند زیرا مقصد از نبوت تربیت نوع انسانی است. حضرت مسیح شخصی بود وحید و فرید و این امم عظیمه را تربیت نمود. این ملل متحاربه را صلح داد. وحشیان متمدّن شدند و ظالمان خلعت عدالت در بر گرفتند. اخلاق عالم انسانی ترقیات فوق العاده کرد. از این ثابت شد که مربّی بود و معلّم امم بود. اگر این را انکار کنیم، بی انصافی است. این نفوس مبارکه، خواه موسی، خواه مسیح، خواه زردشت، خواه کریشنا، خواه بودا، خواه کنفوسیوس، خواه محمد سبب نورانیت عالم شدند. چگونه این برهان قاطع را انکار کنیم؟ چگونه نورانیت را انکار کنیم؟ چگونه این اشراق حضرت مسیح را انکار کنیم؟ این بی انصافی است، این انکار حقیقت است. باید انصاف داشته باشیم، غرض و مرض را کنار بگذاریم و تقلید آباء و اجداد را فراموش کنیم. خود تحرّی حقیقت نمائیم.

انصاف بدهید، ملت قدیم ایران جمیع این مظاهر مقدّسه را انکار کردند، بلکه نهایت بغض و عداوت را داشتند ولی ما تحرّی حقیقت کردیم، دیدیم این نفوس مقدّسه جمیع من عندالله بودند، همه جانفشانی کردند، جمیع تحمّل بلایا و رزایاء نامتناهی کردند تا ما را تربیت نمایند و متّصف به اخلاق حمیده کنند. حال ما چگونه این محبت را فراموش کنیم؟ نفس مسیح روح بخش است. شمع بودا روشن است.

ستاره موسی درخشیده است. شعله زردشت بسیار شدید است. نور محمدی تابان است. چگونه انکار کنیم؟ انکار امر مشهود است، ظلم است. اگر تقلید را بگذاریم، جمیع متفق می شویم، هیچ اختلافی نماند. از برای محمد غرضی ندارم. به حسب ظاهر، ملت عرب سبب شد که سلطنت فرس بر باد رفت، لهذا ملت قدیم فرس نهایت کره را از حضرت محمد دارند، لکن ما انصاف می دهیم، از انصاف نمی گذریم. ملت عرب در نهایت ذلت بود، بسیار خونخوار بود، بسیار متوحش بود. به درجه ای متوحش بودند. که پدر دختر خود را زنده زیر خاک دفن می کرد. ببینید چقدر متوحش بودند. قبائلی بودند متنازع متقابل. در این صحرای عربستان کارشان این بود که با یکدیگر حرب کنند، اموال یکدیگر را غارت نمایند، اطفال و زنان یکدیگر را اسیر کنند، نفوس یکدیگر را بکشند و هر قدر زن بخواهند بگیرند. حضرت محمد در بین اینها پیدا شد، این قبائل متوحشه را تربیت کرد، اینها را متخلق به صفات حسنه نمود، خونریزی را از میان آنها بر داشت، اینها را تعلیم داد و به درجه ای رساند که چهار اقلیم عالم را سلطنت می کردند. در اندلس و اسپانیا چه تمدنی تأسیس کردند، در بغداد چه خلافتی تأسیس نمودند، چه قدر خدمت به علوم کردند. پس چرا انکار او را بکنیم و سبب عداوت و بغضا شویم و سبب این همه خونریزی گردیم و سبب همه طوفان و گردباد هزار و سیصد سال گذشته شویم که هنوز مستمر است؟

زیرا الآن در بالکان قیامت است. ملت مسیح ششصد میلیون است، ملت اسلام سیصد میلیون. اینها را به آسانی نمی شود محو کرد، چرا محو کنیم؟ اینها همه بندگان خدا هستند. آیا اگر بکشیم تا میان اسلام و عیسوی صلح شود، این بهتر نیست؟ این حرب چه ثمر دارد؟ هزار و سیصد سال است حرب بود، چه نتیجه حاصل شد؟ این جنون محض است. آیا خدا راضی است، حضرت مسیح راضی است، حضرت محمد راضی است؟ واضح است که نیستند. آنان در حق یکدیگر مدح و ستایش کردند حضرت محمد می گوید که مسیح روح الله بود، این نص قرآن است. و می گوید که مسیح کلمه الله بود و در حق حواریون نهایت ستایش کرده است و در حق حضرت مریم نهایت ستایش کرده است. همین طور حضرت مسیح ستایش موسی کرد، تورات را نشر داد، صیت موسی را بشرق و غرب رسانید. مقصد این است که اینها با یکدیگر در نهایت محبت و الفت بودند، لکن این ملل با یکدیگر دشمن اند، خون یکدیگر میریزند.

عالم در این ظلمت بود که حضرت بهاء الله از افق ایران طالع شد، علم وحدت عالم انسانی را بلند کرد، صلح عمومی را اعلان نمود ملت ایران را به تحری حقیقت دعوت کرد که دین باید سبب الفت و محبت باشد، سبب ارتباط قلوب بشر باشد، سبب حیات انسانی باشد، نورانیت باشد. اگر چنانچه دین سبب عداوت شود، سبب خونریزی گردد، بی دینی بهتر از دین است. زیرا دین علاج است، اگر علاج سبب

مرض شود، ترک مرض بهتر است. حال در ایران محمدی، مسیحی، زردشتی، بودائی، اینها جمعاً در محفل واحد جمع می شوند و بموجب تعالیم بهاء الله به نهایت محبت و الفت با همدیگر مؤانست می نمایند. نه عداوتی، نه بغضی، نه اعتراضی، نه دشمنی، بلکه مانند یک عائله با یکدیگر الفت می کنند. شما ها که اهل شرق هستید، می دانید که شرق همیشه مطلع انوار بوده، شمس حقیقت همیشه از شرق طلوع کرده و بر غرب پرتو انداخته. لهذا شما ها باید مظهر این انوار گردید، سراجهای روشن شوید، مثل ستاره های متألئی بدرخشید و سبب محبت بین جمیع ملل گردید تا عالمیان شهادت بدهند که شرق همیشه مصدر انوار بوده و سبب الفت بین بشر بوده. با جمیع ملل عالم صلح باشید همه را دوست بدارید بهمه خدمت کنید زیرا همه بندگان خداوندند همه را خدا خلق کرده، همه را خدا رزق می دهد و به همه مهربان است. پس ما هم باید بجمیع مهربان باشیم.

